

بایسته‌ها و نبایسته‌های عیب‌جویی و ستایش دیگران*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

این مقاله به شرح کلام امیرمؤمنان علی^{علیه السلام} در خصوص صفات شیعیان می‌پردازد. ازجمله این صفات، ستایش دیگران است. این فقه، به بایسته‌ها و نبایسته‌های ستایش و تمجید از دیگران می‌پردازد. اینکه آیا در اسلام، ستایش و تمجید دیگران، امری پسندیده و نیکوست یا ناپسند؟ پاسخ آن، بسته به شرایط و موارد دارد؛ یعنی چنان نیست که ستایش از هر کس، در هر جا، به هر شکل پسندیده باشد و یا کتمان صفات نیک دیگران و نستودن آنان ناپسند؛ بلکه گاهی ستایش و تمجید واجب، گاهی مستحب، و گاهی درمانگر برخی بیماری‌های اخلاقی مانند حسد و گاهی نیز حرام و نکوهیده است؛ گاهی در ازدواج و یا احراز پست و مقام سیاسی، در مقام مشورت غیبت و عیب‌جویی از دیگران واجب است. هرچند ستایش از دیگران و بیان فضایل آنان در نبودنشان فضیلت است، اما درباره همه افراد این حکم یکسان نیست. اما همواره ستایش از مؤمن نیکو خصال، با هدف برانگیختن محبت مردم ارزشمند است.

در داستان‌های هابیل و قابیل و داستان حضرت یوسف در قرآن، نقش حسد بر برادران نمود و جلوه‌گر است؛ زیرا ستایش یکی، موجب حسد دیگران شده است. یکی از بهترین راه‌کارهای از بین بردن حسد، تمجید و ستایش کسی است که به او حسد می‌ورزد.

کلیدواژه‌ها: ستایش از دیگران، عیب‌جویی، حسد.

مقدمه

خانواده و از پدر و مادر، و سپس در مدرسه از معلمان خود فراگرفتیم. آن گاه که به بلوغ فکری رسیدیم و در پی تحقیق و بررسی اعتقادات و اصول فکری و عقلی مان برآمدیم، سراغ کسانی رفتیم که به فضیلت و پاکی شهره بودند؛ زیرا جامعه، آنان را افرادی صالح و شایسته می دانست، و به آنان اعتماد کردیم و دینمان را از آنها فراگرفتیم. اگر خوبی ها و فضایل آن افراد شایسته بازگو و معرفی نمی شد، امکان اعتماد کردن به آنها نیز برای ما فراهم نمی گردید تا معارف و باورهای دینی را از آنها فرا بگیریم یا برای ازبین رفتن شبهاتمان به ایشان مراجعه کنیم. ما دانشمندان، استادان، مراجع تقلید و... را با معرفی دیگران شناختیم.

گاهی دیگران را مستقیم و با مشاهده رفتارشان می شناسیم و گاهی با معرفی دیگران؛ اما چون ارتباط مستقیم ما با افراد محدود است، بیشتر افراد را غیرمستقیم و با معرفی دیگران می شناسیم. هرگاه کسانی فضایل و خوبی های علما و مراجع تقلید و... را برای ما بازگو کنند، ما علاقه مند می گردیم و با اعتمادی که به ایشان می یابیم، مسائل حیاتی زندگی مان را از آنها فرا می گیریم.

حتی در امور دیگر زندگی نیز، همه به شناخت افراد سالم و مطمئن نیازمندند تا بتوانند مال خود را نزد آنان به امانت بسپارند، یا هنگام ازدواج پسر یا دخترشان شایستگی طرف مقابل را باور داشته باشند. بی تردید در بیشتر موارد، شایستگی کسانی که قصد داریم به آنها امانت بسپاریم یا با آنها پیوند ازدواج برقرار کنیم یا... با معرفی دیگران و بیان خوبی ها و شایستگی های آنها به دست می آید. درواقع بیشتر آگاهی هایمان، چه در علم و معرفت و چه در شناخت ویژگی های دیگران، به وسیله دیگران برای ما حاصل می شود.

اگر فقط بدی های دیگران گفته شود و فضایل و خوبی های آنها آشکار نگردند، یا حتی اگر بدی های دیگران نیز پوشیده بمانند، ما نمی توانیم به اطلاعات صحیح درباره دیگران دست یابیم، در نتیجه راه کسب آگاهی ها و علوم بسته می شوند و انسان نمی تواند افراد شایسته و مناسب معاشرت، شراکت و ازدواج را بشناسد. حتی گاهی گفتن عیوب و بدی های افراد نیز لازم و واجب می گردد. فرض کنید برای دختری خواستگاری آمده است. خانواده دختر برای شناختن او باید درباره اش تحقیق کند. از این رو، نزد آشنایان و خویشان آن پسر می رود و از آنان درباره او تحقیق می کند. اگر عیبی چون اعتیاد یا

«إِنْ زَكَّيْ أَحَدَهُمْ خَافَ مِمَّا يَقُولُونَ وَقَالَ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي. اللَّهُمَّ لَا تَوَاحِدْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَأَجْعَلْنِي خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ وَأَعْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ، فَإِنَّكَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ وَسَاتِرُ الْعُيُوبِ»؛ هرگاه یکی از آنان را بستانند، از آنچه برای تعریف و ستایش او می گویند بر خود می ترسد و می گوید: من از دیگران به خودم داناترم و خدا به من از خودم آگاه تر است، خدایا، از آنچه درباره من گویند مرا بازخواست مفرما و مرا بهتر از آنکه آنان پندارند قرار ده، و از گناهانم آنچه نمی دانند بپارز؛ همانا تو دانای پنهان ها و پوشنده عیب های.

ستایش دیگران یا عیبجویی از آنها در اسلام

این فراز درباره آزدگی شیعیان واقعی از ستایش دیگران از ایشان و واکنش منفی شان به آن است. آنان خوش ندارند دیگران ایشان را بستانند و از تمجیدهای دیگران هراسان می شوند. اکنون این پرسش مطرح می گردد که آیا از دیدگاه اسلام، ستایش دیگران پسندیده و نیکوست یا ناپسند است و باید از آن خودداری کرد؟ این پرسش، پاسخ یک سان و قاطعی ندارد؛ زیرا حکم ستایش از دیگران در موارد گوناگون متفاوت است؛ یعنی چنان نیست که ستایش از هر که، در هر جا و به هر شکل، پسندیده باشد یا در مقابل، همواره کتمان کردن صفات نیک دیگران و نستودن آنها ناپسند. گاهی ستایش دیگران واجب، گاهی مستحب، گاهی درمانگر برخی بیماری های اخلاقی، مانند حسد، و گاهی حرام و نکوهیده است. همچنین نمی توان به طور کلی نکوهش و عیبجویی از دیگران را حرام و ناپسند دانست. درواقع تقسیمات حکم ستایش از دیگران، درباره نکوهش و عیبجویی از آنها نیز وجود دارد.

روشن است که خداوند دوست دارد مردم، اشخاص پاک و بافضیلت را بشناسند تا آنان را الگوی خود قرار دهند. زمینه جامعه اسلامی نیست که در آن فقط زشتی ها و پلیدی ها آشکار گردد و رواج یابد و صفات پسندیده و نیکو پنهان بماند؛ زیرا مردم بر اثر ناآگاهی، با اشخاص بافضیلت و نیکو خصال آشنا نمی شوند. در نتیجه، مردم از این افراد، که الگوهای شایسته ای می باشند و می توانند مسیر تعالی و کمال را به روی دیگران بکشایند، محروم می گردند، آن گاه فضیلت از جامعه رخت برمی بندد.

ما نخست اعتقادات، باورها و تکالیف دینی را با تلقین و تقلید، در

با ستایش او فضایل اخلاقی در جامعه ترویج می‌شود. همچنین موجب می‌شود مردم افراد بافضیلت را بشناسند و آنان را الگوی خود قرار دهند یا برای دستیابی به علم، اگر در پی عالم بافضیلتی بودند، بی دغدغه به او مراجعه کنند و مسائل دینی را از او فراگیرند یا اگر می‌خواهند به شخص صالح و امینی رأی دهند، با معرفی و تمجید از او شناخت لازم را به دست می‌آورند و با بصیرت و آگاهی به او رأی می‌دهند.

اگر فردی با انگیزه مادی و برای رسیدن به منفعت دنیوی کسی را بستاید، افزون بر آنکه ستایش او فضیلت اخلاقی نیست، پاداش اخروی نیز ندارد؛ اما کسی که برای خدا و برای رواج نیکی‌ها در جامعه و شناساندن افراد صالح به مردم - تا هنگام نیاز به آنها مراجعه کنند - کسی را می‌ستاید، افزون بر آنکه این ستایش فضیلت اخلاقی، و برای جامعه سودمند است، پاداش اخروی نیز دارد.

نقش ستایش دیگران در درمان حسد

یکی از ثمرات ستایش دیگران، که جنبه شخصی دارد، درمانگری برخی بیماری‌ها و خصلت‌های ناپسند اخلاقی، مانند حسد است. گاهی فردی در دلش از اینکه مردم، دیگری را می‌ستایند و از نیکی‌ها و دانشش سخن می‌گویند و به او احترام می‌گذارند، ناراحت می‌شود؛ زیرا نزد مردم، آن منزلت و عزت را ندارد و دیگران او را نمی‌ستایند. این ناراحتی از حسد ناشی می‌شود. هرگاه انسان این حسد درونی را ظاهر نکند، گناهی نکرده است. ولی حسد حتی اگر پنهان باشد، بیماری اخلاقی است؛ اما اگر ظاهر شود؛ یعنی فرد بخواهد به سبب حسدش دیگری را تضعیف و تخطئه کند یا از او بد بگوید تا وی را نزد مردم بی‌اعتبار گرداند و مردم را از گردش بپراکند، گناه کبیره انجام داده است. اگر انسان خصلت ناپسند حسد را از بین نبرد، این خصلت در وجود او تشدید می‌شود، آن‌گاه ممکن است به مرحله‌ای از شقاوت برسد که حتی برای قتل کسی که محسود اوست، اقدام کند.

نمونه‌هایی از فرجام نکبت‌بار حسدورزی

قرآن درباره فرجام بد حسدورزی دو نمونه بیان می‌کند: نمونه نخست، داستان هابیل و قابیل، فرزندان حضرت آدم علیه السلام است. از آنان خواسته شد برای خداوند قربانی دهند. قابیل که گویا کشاورز بود، پسته‌ای از

پایندنبودن به حلال و حرام و... در آن جوان باشد و فرد طرف مشورت نخواهد آن عیب را بازگو کند و فقط به گفتن خوبی‌های او بسنده کند، آن شخص نمی‌تواند از بدی‌های وی آگاه گردد. در نتیجه، نمی‌تواند به او اعتماد کند؛ آن‌گاه ازدواجی رخ نمی‌دهد یا آنکه آن فرد دخترش را به ازدواج فردی فاسد و گمراه درمی‌آورد و سبب بدبختی او می‌شود. اگر کسانی که آن جوان را می‌شناختند به او می‌گفتند آن جوان معتاد یا فاسد یا شراب‌خوار یا... است، وی دخترش را به ازدواج جوانی صالح و شایسته درمی‌آورد، نه فرد معتاد و فاسدی که با شب‌نشینی‌ها و هرزه‌گری‌های خود، خانه و محیط زندگی را برای همسرش به جهنم تبدیل می‌کند. چه‌بسا در چنین مواردی برائر ناآگاهی، روابطی میان افراد شکل می‌گیرد، سپس این روابط به دعوا و اختلاف و متلاشی‌شدن خانواده‌ها یا حتی قتل می‌انجامد، از این‌رو، برای اینکه مردم به خسارت‌های مالی، اخلاقی و اجتماعی دچار نگردند، گاهی، مثلاً در مقام مشورت، غیبت و عیب‌جویی از دیگران واجب شده است.

همچنین اگر کسی بخواهد برای به دست آوردن مقامی خود را در معرض انتخاب مردم قرار دهد، درحالی که در او عیب‌های خطرناک برای جامعه و سرنوشت مردم وجود دارد، مصالح سیاسی و اجتماعی ایجاب می‌کند درباره او افشاگری شود تا جامعه از شر او مصون بماند. حال اگر کسی با این توجیه که حفظ آبروی مردم واجب، و غیبت حرام است، عیوب او را بازگو نکرد، به جامعه، کشور و اسلام خیانت کرده و باعث شده است چنین شخصی مردم را به فساد بکشانند؛ پس آنجا که افشاشدن عیب‌های شخص فاسدی سبب فساد جامعه و به خطر افتادن اسلام می‌شود، هم عقل و هم ادله شرعی به ضرورت و وجوب معرفی عیب‌های او حکم می‌کند.

معیار درست‌ی و نادرستی ستودن دیگران

در کل، ستایش دیگران و بیان فضایل و خوبی‌های آنان در نبودشان ارزشمند است؛ اما درباره همه افراد این گونه نیست، بلکه باید دانست کسی که دیگری را می‌ستاید، از این کارش چه انگیزه‌ای دارد. گاهی فردی کسی را با این انگیزه می‌ستاید که دلش را به دست آورد تا کاری برایش انجام دهد. این ستایش در شمار دادوستد دنیوی قرار می‌گیرد و فضیلت اخلاقی نیست، اما ستودن مؤمن محترم نیکوخال با هدف برانگیختن محبت مردم به او ارزشمند است؛ زیرا

خوشه‌های گندم را هدیه کرد و هابیل چوپان، گوسفند فربه‌ی قربانی کرد. خداوند قربانی و هدیه‌ی هابیل را پذیرفت و هدیه‌ی قایل را رد کرد. از این رو، قایل به هابیل حسد ورزید و کینه‌ او را در دل پروراند و بر اثر این حسادت، قایل، ناجوانمردانه برادر خود را کشت. خداوند می‌فرماید: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده: ۲۷)؛ و به‌درستی خبر دو فرزند آدم [هابیل و قایل] را بر آنان بخوان. هنگامی که [آن دو] قربانی کردند، از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد [قایل که قربانی‌اش پذیرفته نشد به برادر خود] گفت: بی‌گمان تو را خواهم کشت. [برادرش هابیل] گفت: جز این نیست که خدا از پرهیزگاران می‌پذیرد.

از آیه چنین برمی‌آید که چون هابیل پرهیزگار بود و با اخلاص و قصد قربت گوسفندش را برای خداوند قربانی کرد، خداوند قربانی او را پذیرفت؛ اما خداوند هدیه و قربانی قایل را که از تقوا بهره‌ای نداشت نپذیرفت؛ زیرا شرط پذیرش قربانی، تقوا و اخلاص است. نداشتن تقوا زمینه‌ی حسادت‌ورزی به برادر را در قایل فراهم آورد و حسادت باعث شد وی برادرش را به قتل تهدید کند. ممکن است این پرسش مطرح شود که آن دو برادر از کجا پذیرفته‌شدن قربانی یکی و ردشدن قربانی دیگری را دریافتند. گویا در ملت‌های پیشین، بخصوص در بنی‌اسرائیل، وقتی برای خداوند قربانی می‌کردند، اگر آتشی می‌آمد و آن قربانی را می‌سوزاند، مشخص می‌گردید خداوند آن قربانی را پذیرفته است. در این باره قرآن می‌فرماید: «الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنَا بَقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (آل عمران: ۱۸۳)؛ همان کسان که گفتند: خداوند با ما عهد کرده [به ما سفارش فرموده] که به هیچ فرستاده‌ای نگریم تا برای ما قربانی‌ای بیاورد که آتشی [از آسمان] آن را بخورد [به نشانه‌ی پذیرفته‌شدن آن را بسوزاند]. بگو: بی‌گمان پیش از من فرستادگانی نشانه‌های روشن و آشکار و آنچه را گفتید برای شما آوردند، پس چرا آنان را کشتید اگر راستگویید؟

قایل دریافت، در درگاه خداوند هابیل از او شایسته‌تر و برتر است. بنابراین، تهدید خود را عملی ساخت و در زمین، نخستین آدم‌کشی، آن‌هم قتل برادر را انجام داد؛ اما پس از آن پشیمان شد و نمی‌دانست با جزا‌ه برادر چه کند: «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي

الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوَاءَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوَاءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» (مائده: ۳۱)؛ آن‌گاه خداوند کلاغی را فرستاد که زمین را می‌کاوید تا به وی بنمایاند چگونه جسد برادرش را پنهان کند. [قایل] گفت: ای وای بر من، آیا ناتوانم از اینکه مانند این کلاغ باشم، تا پیکر برادرم را پنهان کنم؟ آن‌گاه از پشیمانان گشت.

نمونه‌ی دوم، داستان حضرت یوسف ۷ است. هنگامی که برادران یوسف دریافتند حضرت یعقوب ۷ به حضرت یوسف ۷ توجه و علاقه‌ی ویژه‌ای دارد و درواقع او را بیش از آنها دوست دارد، به برادر خویش حسد ورزیدند و با خود گفتند که چرا پدر، یوسف را بیش از ما دوست دارد. حتی آنان حضرت یعقوب ۷ را به سبب آنکه یوسف را بیش از دیگر فرزندان دوست داشت، گمراه پنداشتند: «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (یوسف: ۸)؛ آن‌گاه که گفتند: یوسف و برادرش [بنیامین، برادر هم‌مادر یوسف] نزد پدر ما از ما که گروهی نیرومندیم محبوب‌ترند، همانا پدر ما [به سبب این مهرورزی] در گمراهی آشکار است.

آنان تصمیم گرفتند حضرت یوسف را از بین ببرند تا دیگر شاهد علاقه و محبت شدید حضرت یعقوب ۷ به او نباشند؛ زیرا می‌پنداشتند با از بین رفتن یوسف، شعله‌ی فروزان عشقش در یعقوب خاموش می‌گردد و پدر فقط به آنان محبت می‌ورزد. غافل از اینکه فراق یوسف غم و مصیبتی جانکاه بر دل پدر می‌نشاند و او را چنان قرین رنج و آه و گریه می‌سازد که دیدگانش را از دست می‌دهد و از گریه فراوان در فراق فرزند، نابینا می‌شود. آنان نخست، تصمیم گرفتند یوسف را بکشند یا در سرزمینی دور رهایش سازند و پس از آن توبه کنند، اما در نهایت، او را در چاه انداختند. کاروانی که از آنجا می‌گذشت، او را از چاه خارج کرد و به‌جای برده با خود برد: «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» (یوسف: ۱۰)؛ گوینده‌ای از آنان گفت: یوسف را نکشید و اگر [می‌خواهید] کاری کنید او را در گنج ته چاه [گودال بالای آب] بیفکنید تا یکی از کاروانیان او را برگیرد.

نقش حسد در انحطاط انسان و ضرورت درمان آن

این داستان‌ها بیان شد تا بدانیم حسد، آفت دین و دنیا است و ما باید در پی معالجه‌ی این رذیله‌ی اخلاقی باشیم. در آغاز ممکن است این صفت،

نگاهی دوباره به موارد درستی یا نادرستی ستایش از دیگران آشکار شد، ستودن دیگران در نبودشان با نیت خیر، بسیار شایسته و ارزشمند است و می‌تواند تأمین‌کننده مصالح اجتماعی و فردی باشد. همچنین این‌گونه می‌توان برخی بیماری‌های باطنی، مانند حسد را معالجه کرد؛ اما ستایش دیگری هنگام حضورش دو گونه است: نخست، شخص با نیت خیر و برای خدا در حضور فرد، او را بستاید و هدفش از این ستایش ترویج فضیلت و معرفی افراد شایسته به جامعه باشد؛ یعنی اگر ستایشگر درونش را بکاهد، دریابد که ستایش از دیگری چه در حضورش، چه در نبودش برای او یکسان است. در نتیجه، کار او الهی و ارزشمند است. درواقع چنین فردی در پی آن نیست که با ستودن کسی محبت وی را به خود برانگیزد تا او نیز از وی تعریف و تمجید کند یا برایش کاری انجام دهد؛ زیرا هدف ستایشگر، ترویج فضیلت است و به دنبال نفع شخصی نمی‌باشد. در برخی روایات به ستایش، با هدف ترویج فضایل و خوبی‌ها، توصیه شده است. در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَ فِيهِ أُوجِبْنَ لَهُ أَرْبَعًا عَلَى النَّاسِ: مَنْ إِذَا حَدَّثَهُمْ لَمْ يَكْذِبْهُمْ، وَإِذَا خَالَطَهُمْ لَمْ يَطْلُمْهُمْ، وَإِذَا وَعَدَهُمْ لَمْ يَخْلِفْهُمْ، وَجَبَّ أَنْ يَظْهَرَ فِي النَّاسِ عَدْلَتُهُ وَيَظْهَرَ فِيهِمْ مَرْوَةٌ وَأَنْ تَحْرُمَ عَلَيْهِمْ غِيْبَتُهُ وَأَنْ تَجِبَ عَلَيْهِمْ أُخُوَّتُهُ» (همان، ج ۷۰، ص ۱-۲، ب ۲۹، ح ۲)؛ هرکس در او سه خصلت باشد، آن خصلت‌ها موجب می‌شوند چهار چیز درباره او مراعات شود: کسی که هرگاه با مردم سخن می‌گوید، دروغ نگوید و هرگاه با آنها ارتباط برقرار می‌کند، در حق آنها ستم روا ندارد و هرگاه به آنها وعده می‌دهد، از وعده خود تخلف نکند. کسی که چنین باشد لازم است عدالت او میان مردم آشکار گردد و مردانگی وی بر همه معلوم شود و غیبت او بر همگان حرام گردد و برادری با او بر همه لازم شود.

گونه دوم، آنکه شخص در حضور دیگری او را بستاید تا نظرش را به خود جلب کند و در نتیجه او نیز از وی تعریف کند یا کاری برایش انجام دهد. درواقع این ستودن نوعی رشوه‌دادن و تجارت است و ارزش اخلاقی ندارد، بخصوص اگر انسان با انگیزه شخصی و برای دستیابی به نفع دنیوی، صفاتی را به دیگران نسبت دهد که در آنان وجود ندارد یا آنان را بیش از لیاقتشان بستاید؛ یعنی تملق بگوید و چاپلوسی کند که رفتاری بسیار ناپسند و زشت است و در روایات نکوهش شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَحْتُوا فِي وُجُوهِ الْمَدَاحِينَ التَّرَابَ» (همان، ج ۷۳، ص ۲۹۴، ب ۱۳۴، ح ۱)؛ به روی مداحان و تملق‌گویان خاک پاشید.

کم‌رنگ و خفیف باشد؛ اما به تدریج رشد می‌کند و می‌تواند سرنوشت انسان و حتی سرنوشت ملتی را تغییر دهد و آنان را به تیره‌روزی افکند. کسی که به حسد مبتلاست، نمی‌تواند برتری دیگران را بپذیرد؛ زیرا برایش تحمل‌ناپذیر است میان مردم کسی از او عزیزتر، ثروتمندتر یا موفق‌تر باشد. فرد حسود حتی به مؤمنان حسد می‌ورزد؛ زیرا آنان از عنایات الهی بهره‌مند شده‌اند: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (نساء: ۵۴)؛ آیا به مردم [پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او] برای آنچه خدا به آنان از فزون‌بخشی خویش ارزانی داشته است [یعنی رسالت] رشک می‌برند. همانا ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و ایشان را فرمان‌روایی بزرگ بخشیدیم.

براساس برخی روایات، ریشه همه مخالفت‌ها با اهل‌بیت علیهم السلام حسادت بوده است. امام علی علیه السلام در نامه خود به معاویه به این نکته اشاره می‌کند و می‌نویسند: «أَلَا وَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ، آلُ إِبْرَاهِيمَ الْمُحْسِنُونَ، حُسَيْنًا كَمَا حَسَدَ أَبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُنَا، سُنَّةً وَمَثَلًا، قَالَ اللَّهُ: وَالْإِبْرَاهِيمَ وَالْلُوطَ وَالْإِسْمَاعِيلَ وَالْإِسْحَاقَ وَالْيَعْقُوبَ وَالْمُوسَى وَالْهَارُونَ وَالْدَّوُودَ. فَتَحَنَّنَ آلُ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله» (مجلسی، بی‌تا، ج ۳۳، ص ۱۳۵-۱۳۶، ب ۱۶، ح ۴۲۰)؛ همانا ما، اهل‌بیت، آل ابراهیم هستیم که به ما حسد ورزیده شد؛ به سنت، فضایل و مناقب ما حسادت ورزیدند، چنان‌که پیش‌تر به پدران ما نیز حسادت ورزیدند. خداوند فرمود: «آل ابراهیم و آل لوط و آل عمران و آل یعقوب و آل موسی و آل هارون و آل داود». [و با این نام‌ها از آنها یاد کرد] همانا ما آل و اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم.

از این‌رو، تا رذیله اخلاقی حسد، آن‌قدر در فرد رشد نکرده است که دنیا و آخرت را تباه سازد، باید در پی علاج آن باشد. یکی از بهترین راهکارها برای از بین بردن حسد، تمجید و ستایش کسی است که فرد به او حسد می‌ورزد. رفته‌رفته این رفتار سبب می‌شود، حسد درونش ضعیف گردد و دیگر نتواند او را به گناه وادارد. پس تواضع در برابر افراد برتر، احترام به آنان و ستایششان، آلودگی قلبی حسد را از دل برمی‌کند و شایسته است افراد از نوجوانی این‌گونه با بیماری قلبی حسد مبارزه کنند، مثلاً وقتی دانش‌آموزی درمی‌یابد هم‌کلاس او درس را بهتر می‌فهمد و معلم به او بیشتر توجه می‌کند؛ یعنی هوش و استعدادش بیشتر از اوست، بکوشد در نبودش او را بستاید تا این‌گونه حسد درونش از بین رود.

این روایت، دربارهٔ کسانی است که با غرض دنیایی و فقط برای جلب نظر دیگران، آنان را تملق می‌گویند و خوبی‌هایشان را بزرگ جلوه می‌دهند؛ نه دربارهٔ ستایش مفید برای جامعه. پیامبر ﷺ به مسلمانان سفارش می‌کند اگر کسی تملق آنان را گفت یا برای خودنمایی و جلب نظرشان صفاتی را به آنان نسبت داد که در آنها وجود ندارد، ناراحتی و بی‌زاری خود را، از آن رفتار ناپسند، آشکار کنند تا آنان از تملق‌گویی و ستایش بیجا دست کشند.

البته همواره نمی‌توان بی‌زاری خود را از تملق و ستایش بیجای دیگران نشان داد. گاهی می‌توان با کسی که تملق می‌گوید به‌تندی رفتار کرد؛ زیرا وضعیت برای این نوع رفتار مناسب است، پس باید به‌گونه‌ای با او رفتار کرد که از چاپلوسی پشیمان شود؛ اما بسیار اتفاق می‌افتد فردی به سبب علاقهٔ شدید به دیگری احساساتش تحریک می‌شود. در نتیجه، در تعریف و تمجید از او زیاده‌روی می‌کند. در این صورت نباید در جمع، با چنین شخصی به‌تندی رفتار کرد، بلکه باید خصوصی و با نرم‌خویی او را نصیحت کرد و به او فهماند که در تجلیل و ستایش فرد دلخواهش زیاده‌روی کرده است.

اگر لازم است فرد، کسی را بستاید، باید شایستگی‌های واقعی آن شخص را بر زبان آورد، نه خصوصیتی را به او نسبت دهد که وی از آنها بهره‌ای ندارد؛ مثلاً اگر فرد مدرک لیسانس دارد، هنگام تعریف از او نگویید مدرک دکتری دارد یا پروفیسور است. در مقابل، افراد را فروتر از آنچه هستند نیز معرفی نکنند، مثلاً کسی را که دکتر است، لیسانسیه معرفی نکنند؛ زیرا این‌گونه نشان می‌دهد به او حسادت می‌ورزد. به‌هرحال، انسان باید برای رفتار و سخنان خود، از جمله برای تعریف و ستایش دیگران میزان و معیار داشته باشد. چنان نباشد که وقتی زبان به مدح کسی می‌گشاید، او را به عرش ببرد و اگر خواست از کسی بدگویی کند، او را تا پایین‌ترین درجهٔ انحطاط و سقوط فرواندازد. بدگویی از دیگران، خلاف شرع، و ناپسند است و اگر در موارد خاص و استثنایی، شرع، مذمت دیگران را روا دانست، باید به گفتن بدی‌های موجود در آنها بسنده کرد و زیاده‌روی نکرد؛ زیرا زیاده‌روی در بدگویی از دیگران، آن‌هم در صورتی که بدگویی از آنها جایز باشد، انحراف از حق به حساب می‌آید و از مصادیق تهمت است.

ناخرسندی اولیای خدا از تملق‌گویی و ستایش خویش

از فرمودهٔ پیامبر اکرم ﷺ استفاده می‌شود که باید در برابر تملق و

ستایش بیجای دیگران واکنش نشان دهیم و اگر کسی در مقام ستایش، ما را فراتر از آنچه هستیم معرفی کرد، یعنی تملق گفت، با سخنان او مقابله کنیم، نه با مسامحه رفتار کنیم و در دل از آنچه دربارهٔ ما گفته است، خشنود گردیم. البته شیوهٔ مقابله با تملق‌گویی افراد گوناگون متفاوت می‌باشد. اگر شخص ناآگاه و جاهلی برای اغراض خاصی از ما تعریف بیجا کرد، در صورتی که مفسده‌ای نداشته باشد، باید او را متوجه خطایش کنیم و در مقابل جمع به او بگوییم که آنچه تو گفتی در ما نیست. اگر شخص محترمی که جایگاه اجتماعی دارد ما را ستود و صفاتی را به ما نسبت داد که آنها در ما وجود ندارد، اگر تذکر به او در جمع مفسده دارد، باید در خلوت و خصوصی به او تذکر دهیم و از او بخواهیم که از تملق و تعریف بیجا از اشخاص دست بردارد.

گروهی امیر مؤمنان ﷺ را ستودند و سخن اغراق‌آمیز بر زبان راندند، حضرت فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي وَأَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ وَاغْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹، حکمت ۱۰۰)؛ پروردگارا، تو دانستی به من از خودم و من نسبت به خودم از دیگران دانایم. خدایا، مرا بهتر از آنچه دیگران می‌پندارند قرار ده و آنچه را نمی‌دانند بر من ببخشی.

در اینجا نیز دربارهٔ شیعیان خالص، که به تزکیهٔ نفس پرداخته‌اند، می‌فرماید که آنان از ستایش دیگران خوششان نمی‌آید و از آنچه دیگران دربارهٔ آنان می‌گویند برخورد بیمناک و نگران می‌شوند و می‌گویند: «اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ»؛ خدایا، از آنچه دربارهٔ من می‌گویند مرا بازخواست مفرما؛ یعنی خدایا، نکند رفتار من به‌گونه‌ای بوده، که آنان را فریب داده است و آنان دربارهٔ من به خطا رفته‌اند و شناختشان از من غیرواقعی است و مرا با صفاتی می‌ستایند که بهره‌ای از آنها ندارم. «وَأَجْعَلْنِي خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ»؛ و مرا بهتر از آنکه آنان پندارند قرار ده. اگر از روی نفاق و برای خودنمایی و تظاهر مرا ستایش و مدح می‌کنند و آنچه را می‌گویند باور ندارند، من از خدا می‌خواهم که مرا بالاتر از گفتار آنان قرار دهد یا اگر از سرِ صدق و راستی مرا می‌ستایند، از خداوند می‌خواهم که فضیلت و مقامی برتر از آنچه دیگران برای من می‌شناسند، به من عنایت کند و از کارهای زشت و خطاهایی که از من سرزده است و دیگران از آنها آگاه نیستند، درگذرد.

منابع.....

نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، امیرالمؤمنین.

مجلسی، محمدباقر، بی‌تا، بحار الانوار، تهران، الاسلامیه.